

اللَّهُ رزقه وقتره عليه، أي ضيقه وقلله عليه، ويقال:
قتر على عياله، أي ضيق عليهم في الرزق^(١).
وفيه ثلاث لغات: قتر الله، وقتر الله، وأقتر
الله رزقه^(٢).

اصطلاحاً:

المعنى اللغوي نفسه.

الأحكام:

النهي عن التقتير في النفقة:

ورد النهي عن التقتير في النفقة على العيال
في عدة نصوص من الكتاب والسنة، منها:
- قوله تعالى: ﴿وَالَّذِينَ إِذَا أَنْفَقُوا لَمْ يُسْرِفُوا
وَلَمْ يَقْتُرُوا وَكَانَ بَيْنَ ذَلِكَ قَوَامًا﴾^(٣).

- وما رواه الصدوق عن العياشي أنه قال:
«استأذنت الرضا عليه السلام في النفقة على العيال، فقال:
بين المكروهين، قال: قلت: جعلت فداك، لا والله
ما أعرف المكروهين، قال: فقال: بلى يرحمك الله!
أما تعرف أن الله كره الإسراف وكره الاقتار، فقال:
﴿وَالَّذِينَ إِذَا أَنْفَقُوا لَمْ يُسْرِفُوا وَلَمْ يَقْتُرُوا وَكَانَ بَيْنَ
ذَلِكَ قَوَامًا﴾؟»^(٤).

مقام الدخول، مثل لمس العورة أو التقييل.

والأول هو المشهور، والثاني منسوب إلى
الشيخ وتابعيه، والثالث منسوب إلى ابن الجنيدي^(١).
٧- عقوبة التقييل المحرم:

إذا ارتكب المكلف التقييل المحرم، فهو
يستحق التعزير والتأديب، كسائر المحرمات، وقد
تقدم الكلام عن مقدار التعزيرات وكيفيةها في
عنوان «تعزير».

ومثل ذلك ما لو رمى شخصاً وقذفه بأنه أتى
بالتقييل المحرم^(٢).

مطاب البحث:

موارد البحث عن التقييل متفرقة في أبواب
كثيرة من الفقه، تعرف من عناوين الأبحاث
المتقدمة.

تقتير

لغة:

التضييق على الإنسان في الرزق، يقال: أقتر

(١) أنظر: ترتيب كتاب العين، والصحاح، والنهاية (لابن
الأثير)، وغيرها: «قتر».
(٢) أنظر الصحاح: «قتر».
(٣) الفرقان: ٦٧.
(٤) الخصال: ٥٤، باب الإيتين، الحديث ٧٤.

(١) أنظر الأقوال وتفصيلها في المختلف ٧: ١٣٩ - ١٤٤،
والكفاية ٢: ٢٢٧.
(٢) أنظر: السرائر ٣: ٥٣٦، والشرائع ٤: ١٥٢، والقواعد ٣:
٥٣٣ و٥٤٨ و٥٤٩، والجواهر ٤١: ٢٨٩، وغيرها في
موضعي الزنا والقذف.

مظان البحث:

أكثر ما تطرّق الفقهاء إلى هذا الموضوع إنما هو في آداب التجارة أو بيان أحكامها التكليفية، ثم في آداب النكاح.

وربما تطرّق بعضهم إلى غير مسألتي النكاح والمعاملة في مواضع آخر كالحج في مسألة الصدقة بمناسبة صدّهم الحجّاج، وصلاة الجمعة حيث تكلموا عن وجوبها عليهم من حيث عدم استيطانهم غالباً كالأعراب.

Commentaire 030600

إكرام

لغة:

مصدر أكرم بمعنى عظم ونزه، يقال: أكرمه، أي عظمه ونزّهه^(١).

اصطلاحاً:

المعنى اللغوي نفسه.

الأحكام:

ورد في الروايات الأمر بإكرام طوائف من الناس، ومن سائر الموجودات الأخر، نشير إلى أهمّها مع ذكر ما يلائمه من النصوص، ونرجئ التفصيل إلى مواضعه المناسبة إن شاء الله تعالى.

(١) انظر: لسان العرب، والقاموس المحيط: «كرم».

إكرام القرآن وأهله:

ورد في الكافي بإسناده عن أبي عبد الله عليه السلام أنّه قال: «إذا جمع الله عزّ وجلّ الأولين والآخرين إذا هم بشخص قد أقبل لم يُرَقَطْ أحسن صورة منه، فإذا نظر إليه المؤمنون - وهو القرآن - قالوا: هذا منّا، هذا أحسن شيء رأينا، فإذا انتهى إليهم جازهم، ثمّ ينظر إليه الشهداء حتى إذا انتهى إلى آخرهم جازهم فيقولون: هذا القرآن، فيجوزهم كلّهم حتى إذا انتهى إلى المرسلين فيقولون: هذا القرآن، فيجوزهم حتى ينتهي إلى الملائكة فيقولون: هذا القرآن، فيجوزهم [ثمّ ينتهي] حتى يقف عن عرش العرش فيقول الجبّار: وعزّي وجلالي وارتفاع مكاني^(١) لأكرم من اليوم من أكرمك، ولأهين من أهانك»^(٢).

وورد النهي عن استضعاف أهل القرآن، فقد روى السكوني عن أبي عبد الله عليه السلام أنّه قال: «إنّ أهل القرآن في أعلى درجة من الآدميين ما خلا النبيين والمرسلين، فلا تستضعفوا أهل القرآن حقوقهم، فإنّ لهم من الله العزيز الجبار ملكاناً علياً»^(٣).

إكرام أهل البيت عليه السلام:

يكفي في وجوب إكرام أهل البيت عليه السلام قوله

- (١) هذا ونحوه مؤوّل؛ لأنّه متعالٍ عن المكان والزمان.
- (٢) أصول الكافي ٢: ٦٠٢، كتاب فضل القرآن، الحديث ١٤.
- (٣) المصدر المتقدم: ٦٠٣، باب فضل حامل القرآن، الحديث الأوّل.

**MADDE YAYIMLANDIKTAN
SONRA GELEN DOKÜMAN**

03 Aralık 2016

3299
Edislik
030600

FRANCESCA, Ersilia. Generosity versus avarice in
medieval Islam. *Jerusalem Studies in Arabic and
Islam*, 42 (2015) pp. 151-181.

030600

DİA

CÖMERTLİK

Madde Yayınlandıktan Sonra Gelen Doküman

03.05.2017

Ghersetti, Antonella

An unpublished anthology of the Mamluk period on generosity and generous men .-- 2009 ISSN: 1086-170X : Mamlūk Studies Review, vol. 13 i pp. 107-120, (2009)

Arous, Tarek

Die Freigebigkeit in der alten arabischen Literatur: Begrifflichkeit und Darstellung von der Epoche der Ġāhiliya bis zum Ende der Abbasidenzeit .-- Logos, Berlin, 2006 :

30 Hisan 2018

MADDE YAYIMLANDIKTAN
SONRA GELEN DOKÜMAN

5938 FRANCESCA, Ersilia. Generosity versus avarice in *Cemalite*
medieval Islam. *Jerusalem Studies in Arabic and* 0306
Islam, 42 (2015) pp. 151-181.

باشد. علامه امینی در *شهداء الفضیله*، قائل شده به اینکه محقق کرکی را دشمنانش به زهر مسموم کرده و به شهادت رساندند...
دو فرمان شاه طهماسب در مورد محقق کرکی، در مدت مکانت محقق ثانی در ایران، شاه طهماسب دو فرمان عجیب را به تمام درباریان و مردم ایران زمین اعلام نمود؛ در فرمان اول که در ۹۳۶ق صادر شد آمده است که: «هرکس با حکم وارث علوم شیخ-المرسلین و نائب ائمه معصومین (ع) که همواره مانند نامش علی و عالی باشد، مخالفت کند و فرمان نیتزد، ملعون و مردود است و مؤاخذه می‌شود»؛ در فرمان دوم وی که در ذیحجه ۹۳۹ق صادر شده آمده است که: «هر چه وی (محقق کرکی) فرمان دهد نافذ است و هرکس را عزل کند معزول خواهد بود و دیگر منصبی به او داده نخواهد شد، مگر وی به او منصبی را بسپارد؛ و هرکسی را که وی نصب کند نیز نافذ خواهد بود...».

منابع: *حیة المحقق الکرکی* (بسیاری از صفحات)، الشیخ محمد الحثون، ج ۱؛ *روضات الجنات*، میرزا محمد باقر خوانساری، ۱۳۴۹/۴؛ *آعیان الشیعه*، سید محسن عاملی، ۱۳۷۳؛ *تقصیر العلماء*، میرزای تنکابنی، ۲۵۸؛ *شهداء الفضیله*، علامه امینی.

کرکی، مفتی ← مفتی کرکی

کرکی، مفتی سید حسین ← شیخ الاسلام سید کمال الدین (دایرة المعارف تشیع، ۱۶۰۱۰).

کریم، به فتح اول و دوم به معنای بزرگواری، جوانمردی، مروّت، سخاوت، همت، بخشش، کرامت، شرافت، نفاست، عزت و نیز «کریم» مصدر ثلاثی مجرد و به معنای نفیس گردیدن با عزت شدن، با ثروت شدن، احترام کردن، احترام دیدن، فخر فروختن، دوری از گناه‌های و برگزیدن نیکویی آمده است. کریم ضد لؤم و لثامت (خواری و پستی طبع) است. واژه کریم و مشتقات آن در قرآن، چهل و هفت بار و همگی در معانی فوق الذکر به کار رفته است. و لَقَدْ فَتَنَّا قَبْلَهُمْ قَوْمَ فِرْعَوْنَ وَجَاءَهُمْ رَسُولٌ كَرِيمٌ = پیش از آنها قوم فرعون را آزمودیم و پیامبری بزرگوار نزدشان آمد (دخان، ۱۱۷).

در صحاح و قاموس، کریم ضد لثامت و کریم به معنی سخی آمده است: فَإِنَّ رَبِّيَ غَنِيٌّ كَرِيمٌ = همانا پروردگار من بی‌نیاز و سخاوتمند است (نحل، ۴۰). کریم همچنین به معنای چیز نفیس و گرانبها آمده است: فَبَشِّرْهُ بِغَفْرٍ وَأَجْرٍ كَرِيمٍ = او را به آمرزش و مزدی شریف و

کرد. دو رساله به نامهای *الرِّضَاعِيَّة* و *الْخَرَجِيَّة* را وی در عراق تألیف نمود، نه در ایران. رساله اخیر در ۹۱۶ق یازدهم ربیع الثانی به اتمام رسید؛
مرحله پنجم) ورود به ایران: این مرحله از ۹۱۶ق آغاز می‌شود و این زمانی بود که شاه اسماعیل صفوی بر شاهبیک خان ازبک پیروز شد و هرات را فتح کرده بود. در مطلع سال ۹۱۷ق محقق کرکی در مشهد مقدس مستقر شد و در دهم جمادى الثانی رساله *جعفریة* و در ۱۶ ذی حجة رساله *نَفَحَاتُ الْأَهْوَاتِ فِي اللَّغْنِ عَنِّي الْحَبِيبَةِ وَالطَّاعُوتِ* را به اتمام رساند («نَفَحَاتُ الْأَهْوَاتِ؛ نیز ← لعن).

مرحله ششم) بازگشت به عراق: در سال ۹۲۰ق وی به عراق بازگشت و تا اواسط ۹۳۶ق در نجف ماند. اغلب تألیفات وی در این ایام بوده است، مانند: *جامع المقاصد فی شرح القواعد*، که قبل از ۹۲۸ق تألیف آنرا آغاز کرد و هفت سال به طول انجامید. و در ۹۳۲ق نیز رساله «السُّجُودُ عَلَيَّ التَّوْبَةُ الْمَسْوُومَةُ» (سجده بر خاک پخته شده) را تألیف نمود...

مرحله هفتم) هجرت مجدد به ایران: از اواسط ۹۳۶ق تا اواسط ۹۳۹ق وی در ایران به سر برد. در این ایام بود که وی مورد عنایت ویژه شاه طهماسب صفوی قرار گرفته بود و فرمان او در تمام ممالک تحت سیطره صفویان مطاع بود و محقق نیز از این فرصت برای گسترش و اجرای احکام اسلام استفاده نمود؛
مرحله هشتم) علی‌رغم مکانت ویژه وی در دربار صفویان، وی همه این مناصب را رها کرده و مجدداً به عراق بازگشت و در نجف مسموم شد و به شهادت رسید.

فعالیت‌های اجتماعی (۱) مبارزه با فساد: در نظر صاحب کتاب *احسن التواریخ* (قرن ۱۰ق) بعد از خواجه طوسی کسی مانند محقق کرکی در اجرای حدود و احکام الهی و مبارزه با فساد تلاش نتوانست بکند. در زمان وی آلات قمار و موسیقی و شراب برچیده شد و مکانهای گناه بسته شد؛ (۲) مبارزه با صوفیه؛ (۳) تغییر قبله به قبله صحیح و غیره (نیز ← فلسفه مخالفین فلسفه در شیعه).

نحوه شهادت و مدفن، محقق کرکی در نجف وفات یافت، اما قبر وی مخفی ماند. به دلیل آنکه دشمنان تشیع اگر قبر وی را می‌یافتند متعرض آن می‌شدند. در مورد نحوه شهادت وی نیز اختلاف است. کما اینکه صاحب «*روضات الجنات*» در ترجمه شهید ثانی، شهادت محقق ثانی را نیز اذعان کرده، اما در شرح حال محقق ثانی آنرا پذیرفته است. اما بعید نیست به دلیل نزدیکی و مؤدّت صفویان با وی و حمایت بی‌دریغ وی از تشیع، به شهادت رسیده

"CÖMERTLİK" 592

IDA/TSV

el-Aynî, "Umdetu'l-Kārî...", c. XVIII, s. 157-160

EL CUA
CÖMERTLİK
- Araplarca -

El-Mufasssal - VI, 576 v.d.

953
ALİM

Cömertlik

Nurul-Hakikat, 225-228.

D. Baş, 14370

12 NISAN 1995

132544 5209. Munāwī, 'Abd-ar-Ra'ūf Ibn-Tāg-al-'Arifin al.: Ad-Durr al-mandūd fī damm al-buḥl wa-madh al-ğūd / li-MUNAWI 'Abd-ar-Ra'ūf al-Munāwī. Haqqaqahū ... Abu'l-Faḍl al-Hu-muhammadi waini al-Aṭarī. - Tab'a 1. - Tanjā : Dār eṣ-Şahāba li'l-Turāi, 1990 = 1410 h. - 199 S.
CÖMERTLİK 1622. - In arab. Schrift, arab. 9 E 4921

MADDE YAYINLANDIKTAN
SONRA GELEN DOKÜMAN

17 HAZİRAN 1995

3728. Gazzālī, Abū-Hāmid Muḥammad Ibn-Muḥammad al.: Damm al-buḥl wa-faḍl as-sahā' / li-Abī-Hāmid al-Gazzālī. Tahqīq wa-ta'liq Muḥammad Aḥmad 'Asūr ... - Al-Qāhira : Dār al-'Itisām, 1991. - 254 S. - (Min Ihyā' 'ulūm ad-dīn ; 2)
Einheitssacht: Ihyā' 'ulūm ad-dīn. - Inhalt: Verurteilung des Geizes und Lob der Freigebigkeit; zs.getragen aus Gazzālīs »Ihyā'«. - In arab. Schrift, arab.
ISBN 977-211-019-9 32 A 965

26 AGUSTOS 1991

ilim dalı: İDİA

madde: Cömertlik

- A. Br. : c. —, s. —
- B. L. : c. IV, s. 2480
- F. A. : c. —, s. —
- M. L. : c. III, s. 76
- T. A. : c. —, s. —

~~İKRAM~~ (Cömertlik) EL KEREM
CÖMERTLİK

- Araplarca ~~ikram~~ Cömertlik -

El-Mufasssal - VI, 575 v.d.

953. ALİM

CÖMERTLİK

Behcetül-Mehâfil - II, 280

297-92

TAHİB

21 EKİM 1993

MADDE YAYINLANDIKTAN
SONRA GELEN DOKÜMAN

1884 CÖMERTLİK
مشکینی، علی، "سخاوت". پاسدار اسلام، ش 7 (تیر 1361): ص 12-14.
14

مصدايق و مرز سخاوت در اسلام.

21 EKİM 1993

MADDE YAYINLANDIKTAN
SONRA GELEN DOKÜMAN

1896 CÖMERTLİK
دستغیب، عبدالحسین، "واجب تر از هر چیز، سعی در اصلاح دل است". زن روز، ش 1879 (۳۰ مرداد ۱۳۶۱): ص ۱۴-۱۵، ۵۲۰۱۵.
درباره سنگ دلی و سخاوت.

جود در فرهنگ عرب عصر جاهلی مؤلفه مهمی در اتصافِ مرد عرب به مرآت بوده است، اهمیت جود در نظر عرب جاهلی به قدری است که آن را از خصایص نژاد عرب دانسته‌اند (ابوحیان، الامتاع ...، ۷۴/۸). عرب بادیه‌نشین، بنا بر ویژگی زندگی صحرائشینی، هر چه بخشش و سخاوت بیشتری از خود نشان می‌داد، احترام و تحسین بیشتری را بر می‌انگیخت. انگیزه جود نیز همیشه خیرخواهی و عطوفت نبود، بلکه بیشتر نمایش سخاوت‌مندی و نشانگر مردانگی عرب جاهلی بود (ایزوتسو، 75-76). در واقع وقتی در میان عرب سخن از جود به میان می‌آمد مفهومی اسراف‌کارانه را در نظر می‌آورد، چنان‌که شخص هر چه اسراف و تبذیر بیشتری به خرج می‌داد، بیشتر استحقاق اتصاف به صفت جود را می‌یافت (ابوحیان، «الهومال»، ۵۱؛ جاحظ، البخله، ۱۸۵-۱۸۶). نمونه بارز این‌گونه کرم و بخشش را در روایات مربوط به حاتم طایی می‌توان دید (نک: همو، الحیوان، ۱۰۷/۲؛ ایزوتسو، همانجا).

جود از الفاظ قرآنی نیست و خداوند در قرآن کریم به صفت جود وصف نشده است. تسمیه باری تعالی به جواد مبتنی بر احادیث و ادعیه است، گرچه برخی از اسماء الهی همچون وهاب که ریشه قرآنی دارند (آل عمران/۳: ۸؛ ص/۳۸: ۹)، متضمن صفت جود به نظر می‌رسند (غزالی، المقصد ...، ۸۷). به همین نحو، عبارت قرآنی «بَلْ يَدَاهُ مَبْسُوطَتَانِ» (مائده/۵: ۶۴) در نظر مفسران به معنی غایت جود و سخا و نسی بخل از ذات باری تعالی تفسیر شده است (برای نمونه، نک: زمخشری، ۳۵۸/۱، ۴۲۷/۲؛ طبرسی، ۵۱۵/۱).

با این حال، مفهوم بخشندگی و سخاوت، به عنوان صفتی انسانی، در قرآن مورد توجه است. در آموزه‌های قرآنی، مفهوم جود آن‌چنان که در میان عرب جاهلی فضیلت به‌شمار می‌رفت، تأیید نشده است. قرآن هر عمل سخاوتمندانه را که از میل به خودنمایی سرچشمه گرفته باشد، نهی و طرد کرده است. از این دیدگاه بذل و بخشش از روی تظاهر، چیزی جز عملی شیطانی محسوب نمی‌شود. آنچه از نظر قرآن عملی را به فضیلت تبدیل می‌کند، نه نفس عمل، بلکه نیت و انگیزه نهفته در عمل است. علاوه بر این، همین‌که جود و سخا به حد اسراف برسد، نه تنها فضیلت نیست، بلکه به شر و رذیلت تبدیل خواهد شد (ایزوتسو، 76-78؛ برای نمونه آیات قرآنی، نک: بقره/۲: ۲۶۴؛ نساء/۴: ۳۸). شریعت اسلام با نظام‌مند کردن بخشش و دهش در قالب اعمالی دینی همچون زکات، صدقه و مانند آنها خواسته است معیاری برای جلوگیری از اسراف و تبذیر تعیین کند (نک: ابن قیم، ۲۳۵). در کنار این معیار، قرآن به بخشش و ایثار تأکید دارد (حشر/۵۹: ۹) و امر به سخاوت و رعایت اعتدال می‌کند

۲۲۲؛ و صاف، ۵۷۸). رشیدالدین از ۱۴ پسر جوچی نام برده، و شرحی درباره فرزندان و نوادگان هر یک از اینان افزوده است (۷۱۰/۱ بی). از شماری از این پسران در منابع دیگر یاد نشده است.

از میان دختران جوچی، جوینی از دو تن آنها یاد کرده، و گفته است که چون اوزار (یا اوزان) نام از مردم المالیغ - که در ابتدا بیراهی و راهزنی می‌کرد - قوت گرفت و المالیغ را مسخر کرد، کوچک‌خان را شکست داد و فرستاده‌ای به اعلام این حال نزد چنگیز فرستاد، به پادشاه خدمت او دامادی جوچی را یافت. پس از مرگ اوزار نیز پسرش سقناق تکین را نواختند و دختری دیگر از جوچی به همسری او دادند.

باتو پسر جوچی و فرزندان و نوادگان او حدود ۱۲۰ سال (ح ۶۳۴-۷۵۸ ق/۱۲۳۷-۱۳۵۷ م) در قلمرو اردوی زرین حکومت کردند، و سرزمین ازبک از نهمین فرمانروای این سلسله نام گرفته است.

مأخذ: بارتولد، وود. ترکستان‌نامه، ترجمه کریم کشاورز، تهران، ۱۳۶۶ش؛ برتشانیدر، امیلی و، ایران و ماوراءالنهر در نوشته‌های چینی و مغولی سده‌های میانه، ترجمه هاشم رجب‌زاده، تهران، ۱۳۸۱ش؛ جوینی، عطاملک، تاریخ جهانگشای، به کوشش محمد قزوینی، لیدن، ۱۳۲۹ ق/۱۹۱۷ م؛ رشیدالدین فضل‌الله، جامع التواریخ، به کوشش محمد روشن و مصطفی موسوی، تهران، ۱۳۷۳ش؛ ساندرز، ج. ج.، تاریخ ترحات مغول، ترجمه ابوالقاسم حالت، تهران، ۱۳۶۳ش؛ سیفی هروی، سیف، تاریخ نامه هرات، به کوشش محمد زبیر صدیقی، کلکته، ۱۳۶۲ ق/۱۹۴۳ م؛ شبانکاره‌ای، محمد، مجمع الانساب، به کوشش هاشم محدث، تهران، ۱۳۶۳ش؛ منهاج سراج، عثمان، طبقات ناصری، به کوشش عبدالحی حبیبی، تهران، ۱۳۶۳ش؛ نسوی، محمد، سیرت جلال‌الدین میکبریزی، ترجمه کهن، به کوشش مجتبی مینوی، تهران، ۱۳۴۴ش؛ و صاف، تاریخ، بیهی، ۱۳۶۹ ق؛ ولادیمیرتسوف، ب. نظام اجتماعی مغول، ترجمه شیرین بیانی، تهران، ۱۳۴۵ش؛ نیز: Iranica، هاشم رجب‌زاده

جود، اصطلاحی اخلاقی، فلسفی، کلامی و عرفانی، به معنای بخشش و دهش. مفهوم جود به تناسب کاربرد آن در زمینه‌های مختلف و بنا بر اطلاق آن بر باری تعالی یا بر انسان وجوه مختلفی دارد.

این واژه در زبان عربی به معنی خوب، عالی، نیکو، و همچنین به معنی بخشندگی، سخاوت و گشاده‌دستی به کار رفته است و به دهشی اطلاق می‌شود که یکباره و نه تنامی باشد. اسم فاعل آن جید، و صفت مبالغة آن جواد به معنی شخص بسیار بخشنده و سخاوتمند است (ابن منظور؛ خلیل بن احمد، نیز ذیل سخو). نویسنده‌گان فارسی‌زبان برای جود مترادف‌های سخاوت، مروت، فتوت و سماحت را به کار برده‌اند (گیلانی، ۳۰۲/۲). نصیرالدین طوسی جود را به جوانمردی، و جواد را به جوانمرد نیز تعبیر کرده است (اخلاق محتشمی، ۲۵۰، ۳۰۹؛ نیز نک: کاشفی، ۷۱؛ درباره جود نزد جوانمردان، نک: عنصر المعالی،

- Lane, *Lexicon* =
Lane, Edward William. *An Arabic-English lexicon*. London, 1863; repr. Beirut, 1980.
- Leder, "Bilād al-Shām" =
Leder, Stefan. "The attitude of the population, especially the Jews, towards the Arab-Islamic conquest of Bilād al-Shām and the question of their role therein." *Die Welt des Orients* 18 (1987): 64-71.
- Levy-Rubin, "Shurūt 'Umar" =
Levy-Rubin, Milka. "Shurūt 'Umar and its alternatives: the legal debate on the status of the dhimmīs." *Jerusalem Studies in Arabic and Islam* 30 (2005): 170-206.
- Martínez and Tigchelaar, *Scrolls* =
Martínez, Florentino García and Tigchelaar, Eibert J.C. *The Dead Sea scrolls study edition*. Leiden, 1997-1998.
- Rubin, "Arabia and the Holy land" =
Rubin, Uri. "Arabia and the Holy Land: a Mecca-Jerusalem axis of sanctity." *Jerusalem Studies in Arabic and Islam* 34 (2008): 345-362.
- , "Muḥammad's night journey" =
Rubin, Uri. "Muḥammad's night journey to al-Masjid al-Aqṣā: aspects of the earliest origins of the Islamic sanctity of Jerusalem." *Al-Qanṭara* 29 (2008): 147-165.
- , *Eye of the beholder* =
Rubin, Uri. *The eye of the beholder*. Princeton, 1995.
- Serekh Berachot =
In *Megillat ha-serakhim. The rule scroll: a scroll from the wilderness of Judaea 1QS.1QSa.1Qsb*. Jacob Licht, ed. Jerusalem, (1965) 1996.
- Szilágyi, "Monk" =
Szilágyi, Krisztina. "Muḥammad and the Monk." *Jerusalem Studies in Arabic and Islam* 34 (2008): 169-214.
- Weber, *Judaism* =
Weber, Max. *Ancient Judaism*. Hans H. Gerth and Don Martindale, trans. and ed. London, 1967.

- Cömertlik 030600
- cimrilik 030561

GENEROSITY VERSUS AVARICE IN MEDIEVAL ISLAM

Ersilia Francesca

Università di Napoli "L'Orientale"

MADDE YAYIMLANDIKTAN
SONRA GELEN DOKÜMAN

27 Aralık 2015

Introduction

Islam is not a religion which calls for the renunciation of the material world: on the contrary the Qur'an encourages man to take advantage of the goods which God has given to him for his benefit (see 4:32; 20:81). Islam itself therefore poses no objection whatsoever to earning, as long as it is realized by legal means, as monetary income is necessary for the basics of human life of the believer and his dependents.

While a discussion of the origins and early development of Islamic economic ethics is beyond the scope of this paper, it must be pointed out that early Islam never condemned any entrepreneurial activity as such. The Prophet himself, who has been a merchant before receiving the call to prophethood and never denigrated this period of his life, did attack the Qurashīs of Mecca, singling out specifically their economic interests, but only because of their egoism and denial of his Message (Qur'an 2:193-194; 7:28; 62:9-11). Early Islam stigmatised interest (*ribā*) in all the guises by which it could then be performed, as well as the sale of hazard. This entailed, evidently, a moral condemnation of those who had become rich by thriving on the misery of others. On the other hand, the Muslim economy certainly relied on profit as it recognised and drew up contracts aimed at securing a profit for money put to work by means of investments in entrepreneurial activities. This could be done through partnership (*shirka*), or through capitalist merchant activity (commenda, *qirāḍ*, *muḍāraba*), by which an agent could trade with the money placed by an investor on the condition that all gain should be divided between them. The Muslim commenda was considered by merchants of all confessions as preferable to previous economic practices and was in continual usage in the Mediterranean and Western world during the Middle Ages.

At the beginning of Islam, Abū Dharr, a famous companion of the Prophet, preached an ascetic way of life emphasising poverty and calling

25 KASIM 1993

۱۲۹۱ MEVAZ
- CÖMERTLIK
- 1598
مشکینی ، علی . " عرفان عملی در اسلام " . جهاد ، سال ۰۳ ، ش ۵۱ (۱۲)
از دیهشت (۱۳۶۲) : ص ۲۰-۶۲۰۲۱ .
پیرامون فرق سخاوت و ایثار و معاد جسمانی و روحانی در اسلام .

GAZETE FATIHLANINDIŞI
2006 05 18

GAZETE FATIHLANINDIŞI
BUANA SALIN BÖRGEZ

21 EKİM 1993

1896 CÖMERTLIK
منتظری ، حسینعلی ، آیت الله : " درسهای از نهج البلاغه " . پاسدار اسلام ،
ش ۶۱ (دی ۱۳۶۵) : ص ۸-۱۰ ش ۶۲ (بهمن ۱۳۶۵) : ص ۱۰-۱۲ ، ۱۶ ، ش ۶۳
(اسفند ۱۳۶۵) : ص ۱۴-۱۶ .

GAZETE FATIHLANINDIŞI
BUANA SALIN BÖRGEZ

21 EKİM 1993

1598 CÖMERTLIK
" درسهای از نهج البلاغه " . پاسدار اسلام ، سال ۰۴ ، ش ۴۰ (فروردین ۱۳۶۴) : ص
۶-۹ ، ش ۴۱ (اردیبهشت ۱۳۶۴) : ص ۶-۹ ، ش ۴۲ (خرداد ۱۳۶۴) : ص ۸-۱۱ .

1987; Leo de Hartog, *Russia and the Mongol yoke*, London 1996; Guillaume Rubruquis, *The mission of friar William of Rubruck: his journey to the court of the Great Khan Möngke 1253-1255*, tr. Peter Jackson, London 1990.

/ عبدالرسول خیراندیش /

جو حی ← جُحا

جود، اصطلاحی در حدیث، اخلاق، فلسفه و کلام و عرفان. معنا و تعریف جود در این علوم کاملاً یکسان نیست و به اعتبار برخی قیود و تأکید بر آنها، در کاربرد این اصطلاح و تعیین مصداق برای آن تفاوت‌هایی وجود دارد (← ادامه مقاله): از این رو، مباحث مقاله حاضر در سه بخش عرضه می‌شود: حدیث و اخلاق، فلسفه و کلام، عرفان.

۱) در حدیث و اخلاق. جود و اسم مشتق از آن (جواد) در قرآن به کار نرفته است. در عین حال، برخی از مفسران آیه «بَلْ يَدَاهُ مَبْسُوطَتَانِ» (مانده: ۶۴) را حاکی از نهایت جود و «وَأَسْعُ» در «وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ» (آل عمران: ۷۳، مانده: ۵۴) را به معنای جواد تفسیر کرده‌اند (← طبرسی، ج ۲، ص ۷۷۵، ج ۳، ص ۳۲۲، ۳۴۰؛ شبیر، ج ۲، ص ۱۶۳). در منابع روایی و احادیث، جود تقریباً مترادف سخا و مقابل بخل* و یکی از برترین مکارم اخلاقی به شمار رفته است (← کلینی، ج ۴، ص ۳۹؛ نووی، ج ۱۵، ص ۲۵۶-۲۶۱). بنابر روایتی از امام موسی‌الکاظم علیه‌السلام، مراد از جود برای مخلوق غیر از جود خالق است. جودی که از مخلوق سر می‌زند عبارت است از ادای واجبات مالی (مانند زکات) که خدا بر بندگان فرض کرده است، اما خالق همواره جواد است خواه عطا کند و خواه امتناع ورزد؛ زیرا آنچه را او می‌دهد یا از دادن آن امتناع می‌ورزد، از آن مخلوق نیست (همانجا). بنابر روایت‌های دیگر، جود بندگان خارج کردن حق خدا از مال و آن را در جای خود قرار دادن، بخشش از مال حلال و صرف آن در امور خیر است و آن را یکی از چهار رکن ایمان، قوام دین و دنیا، موجب قرب به حق و ستر عیوب و حفظ آبرو و سبب محبوب شدن دانسته‌اند. همچنین اسراف و تبذیر در بخشش، و فقر را از آفات جود و سخا برشمرده‌اند (← کلینی، همانجا؛ شعیری، ص ۳۶؛ نووی، ج ۱۵، ص ۲۶۰؛ برازش، ذیل واژه؛ گیلانی، ج ۲، ص ۲۹۹). جود و سخا منحصر به بذل مال نیست، بلکه شامل جان‌فشانی و مجاهده در راه خدا هم می‌شود (← مجلسی، ج ۴۱، ص ۲۴).

مانند. چون خبر سلامتی او به چنگیزخان رسید، مأمورانی به دنبال او فرستاد. آنها جوجی را در شکارگاه مرده یافتند (← همان، ج ۱، ص ۲۲۱-۲۲۲). رشیدالدین فضل‌الله (ج ۱، ص ۷۳۳) مرگ او را به دلیل بیماری دانسته است اما به نوشته منہاج سراج (ج ۲، ص ۱۵۰) چون جوجی قصد جان چنگیزخان را داشت، با زهر او را به قتل رساندند.

چنگیزخان علاوه بر ممالک غربی، قسمتی از لشکرها و قبایل مغول را هم به جوجی داد و بدین ترتیب آلوس* (طایفه) جوجی، به نام اردوی زرین*، شکل گرفت (هالپرین^۱، ص ۲۱). این قلمرو تقریباً برابر با بخش اعظم روسیه کنونی بوده است (جوسنی، ج ۱، ص ۲۲۲؛ هارتوخ^۲، ص ۴۳-۶۳). فرزندان جوجی تا یک قرن پس از وی نیز ادعای مالکیت و حاکمیت بر ایران را داشتند، اما دولت ایلخانان مغول با اقدامات نظامی به مقابله با آنان برخاست.

جوجی پسران بسیاری داشته اما نام چهارده تن از آنان در منابع ثبت شده است (برای نمونه ← رشیدالدین فضل‌الله، ج ۱، ص ۷۰۹-۷۱۰؛ بناکتی، ص ۳۹۴) که از آن میان چهار تن اهمیت بیشتری دارند: اورد، باتو*، توقا تیمور و شیبان. اورد، بزرگ‌ترین پسر جوجی، نیمه شرقی قلمرو پدر، به نام آقاردو (اردوی سفید) را صاحب شد. نیمه غربی نصیب باتو شد (رشیدالدین فضل‌الله، ج ۱، ص ۷۰۸-۷۲۹؛ کاربینی^۳، ص ۹۲؛ رویروکی^۴، ص ۱۴-۱۵، ۱۷-۱۸).

به نوشته منہاج سراج (همانجا)، جوجی مسلمان شده بود و خاندان جوجی در پذیرش اسلام به دیگر مغولان تقدم داشتند. احتمال دارد بخش اعظم مسلمانان روسیه کنونی نیز از بازماندگان مغولان مسلمان اردوی زرین باشند.

منابع: ابن‌عبری، تاریخ مختصرالدول، بیروت: دارالمسیرة، [بی‌تا]؛ داوودبن محمد بناکتی، تاریخ بناکتی = روضة اولی‌الالباب فی معرفة التواریخ و الانساب، چاپ جعفر شعار، تهران ۱۳۲۸ ش؛ تاریخ سری مغولان = یوان چائوپی‌شه، [ترجمه از مغولی به فرانسوی] از بل پلویو، ترجمه [فارسی از] شیرین بیانی، تهران ۱۳۵۰ ش؛ جوسنی؛ رشیدالدین فضل‌الله؛ م.م. رمزی، تلفیق الاخبار و تلخیص الآثار فی وقائع قزاق و بلغار و ملوک‌التتار، اورنبرگ ۱۹۰۸، چاپ افست تهران ۱۹۷۶؛ جویانی دیانو کاربینی، سفرنامه پلان کاربین: نخستین سفیر واتیکان در دربار مغول در سال ۱۲۴۵ میلادی، ترجمه ولی‌الله شادان، تهران ۱۳۶۳ ش؛ عثمان‌بن محمد منہاج سراج، طبقات ناصری، یا، تاریخ ایران و اسلام، چاپ عبدالرحی حبیبی، تهران ۱۳۶۳ ش؛ محمدبن احمد نسوی، سیرت جلال‌الدین مینکبرنی، چاپ مجتبی مینوی، تهران ۱۳۶۵ ش؛ Charles J. Halperin, *Russia and the Golden Horde: the Mongol impact on medieval Russian history*, London

1. Halperin

2. Hartog

3. Giovanni de Piano Carpini

4. Rubruquis

إشراف: محمود حمدى زقزوق، الموسوعة الإسلامية العامة،

القاهرة 1422/2001، ص. ISAM 85410.

Kerem

الكرم

- لغة:** وردت مادة (كرم) فى لسان العرب بعدة معان:
- (أ) خوف التقدم - تقول كَرِمَ الرجل كَرَمًا فهو كَرِيم إذا هاب التقدم.
- (ب) على الإكثار من الطعام حتى ما يشتهى أن يعاد إليه، تقول: أكرمت عن الطعام وأقهمت، وأزهمت إذا أكثرت منه حتى لا تشتهى أن تعود إليه.
- (ج) القصر فى الأطراف والأعضاء - كقصر فى الأنف قبيح، وقصر فى الأصابع شديد، والكرم فى الأذن والأنف والشفة واللحى واليد والقدم: القصر والتقلص، والعرب تقول للرجل البخيل أكرم اليد.
- (د) السكوت عن الكلام تقول: كرم فلان إذ ضم فاه وسكت، فإذا ضم فاه عن الطعام تقول: أزم يأزم، فالكرم يطلق على السكوت عن الكلام خاصة إذا كان الكلام فى الخير^(١) **وإصطلاحا:** سخاء النفس وجودها، وهو كجميع الخلق الإسلامية - وسط بين رذيلتين: البخل والتبذير
- والكرم سجية أصيلة عند العرب جاء الإسلام فتمأها وأصلها وزكأها وثبتتها فى نفوس أبناء أمته. والذى مكّن هذه السجية الشاهقة فى نفوس الجاهليين ما يلى:
- (أ) قسوة الطبيعة التى عاشها العربى وعایشها.
- (ب) عسر وسائل الاتصال بالجزيرة آنذاك
- (ج) آثار الحروب الدائرة الرحى بين قبائلها المتناثرة.
- (د) كرههم الشح، وذمهم البخلاء، يقول قائلهم:
- وكل كريم يتقى الذم بالقرى
وللحق بين الصالحين طريق
لعمرك ما ضاقت بلاد بأرضها
ولكن أخلاق الرجال تضيق
- (هـ) تلذذهم بعمل الجود ذاته لا للثناء عليه، وذاك هو منطقتهم:
- تراه إذا ما جثته متهللا
كأنك تعطيه الذى أنت سائله
- ويتجلى الكرم فى الإسلام فيما يلى:**
- ١- أن تجود النفس بالثمين المحبب إليها: قال تعالى: ﴿يَأْيُهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَنفَقُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا كَسَبْتُمْ﴾ (البقرة ٢٦٧)
- ويقول تعالى ﴿لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تَحِبُّونَ..﴾ (آل عمران ٩٢)
- ٢- أن الكرم فى الإسلام ليس مقتصرًا على حالة اليسر فقط، ولا على الأغنياء وحدهم بل هو سجية المسلمين جميعًا، تتضح معالمه وتبدو قيمته فى حالة العسر، وحين تمتد يد الفقراء به قال تعالى ﴿وَالَّذِينَ

عبدالحسین شهیدی صالحی

شماره ۲، ۴۳۳/۲.

سخاوت، حد وسط امساک و اسراف و ثمره زهد و از شریفترین صفات اخلاقی که رسول اکرم (ص) به آن شهره بوده‌اند. در اسلام سخی کسی است که واجب شرع و مروت و عادت را ادا کرده باشد و اگر در یکی از اینها امساک کند، بخیل (← بخیل، دنباله مقاله)، خواهد بود. آنچه که بذل آن شرعاً معین شده و واجب است، زکات، خمس و ... می‌باشد که باید از پاک‌ترین و بهترین مال یا متوسط آن باشد نه از پلید و بد آن. و نیز اتفاق بر عائله به قدر احتیاج شود. اداء این امور از واجبات شرعی محسوب شده و شرط آن خشنودی و خوشحالی قلبی است نه سختی و مشقت، و این امر نسبت به احوال و اشخاص، تفاوت می‌کند. چنان که در جایی ممکن است مضایقه برای غنی زشت باشد ولی برای فقیر زشت نباشد، یا با خانواده و نزدیکان قبیح باشد ولی با بیگانه قبیح تلقی نشود. سخی کسی است که در جایی که شرعاً و عرفاً و به حسب عادت نباید از انفاق و احسان خودداری کرد، امساک نکند. بخیل کسی است که از انفاق و بذل در جایی که نباید امساک کرد، مضایقه نماید. جود و بخشندگی باید از طیب خاطر و خشنودی قلبی صورت پذیرد نه برای غرض و مقصودی از قبیل خدمت یا مدح و ثنا. سخاوت مقابل بخل است و بخل یعنی شخص بخیل نتواند دیگری را به حالت نعمت، ثروت و تشخیص مادی و معنوی ببیند تا برسد به آن که خود احسان، انفاق و تعلیم و راهنمایی کند. سخاوت نیز مانند بخل مراتب مختلفی می‌یابد مانند انفاق مال، تعلیم علم، تربیت ادبی و اخلاقی و هر گونه بذل و بخششی که بی غرض باشد. در قرآن کریم، بخل مذمت شده است. الَّذِينَ يَخْلُونُ وَيَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبَخْلِ وَيَكْتُمُونَ مَا آتَاهُم اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ = کسانی که بخل می‌ورزند و مردم را به بخل و می‌دارند و آنچه را خدا از کرم خود به آنان داده نهان می‌کنند (نساء، ۳۷) و نیز لَا يَحْسِنُ الَّذِينَ يَخْلُونُ بِمَا آتَاهُم اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ هُوَ خَيْرٌ لَّهُمْ بَلْ هُوَ شَرٌّ لَهُمْ سَيُطَوَّقُونَ مَا بَخَلُوا بِهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ = کسانی که به آنچه خدا از فضل و کرم خود به آنها داده بخل می‌ورزند، این را خیر خود می‌پندارند (نه) بلکه شرشان است و به زودی در قیامت آنچه را بخل کرده‌اند طوق گردنشان شود (آل عمران، ۱۸۰). رسول اکرم (ص) فرموده: از بخل بپرهیزید که پیشینیان شما را هلاک کرد و آنها را به خونریزی و حلال شمردن حرامها واداشت و همچنین ولایدخل الجنة بخیل ولا خب ولا خاین ولا سبئی الملكة = بخیل و حيله گر و خائن و بدخو، به بهشت نمی‌روند. نیز فرموده: «بخیل از خدا و از مردم و از بهشت دور و به آتش نزدیک است. و نزد خدا

سمعانی (م ۵۶۳ ق) در الانساب و شریف ضیاء الدین حسنی (م ۱۲۱۱ ق) در نسمه السحر از این ناحیه و اهمیت آن یاد کرده‌اند. جمع بسیاری از علما و شعراء سادات حسنی شیعه زیدی هستند که به سحولی شهرت دارند؛ از جمله آنها عبارتند از: محمد بن ابراهیم سحولی و فرزندش احمد سحولی و ابراهیم بن یحیی از شعراء و علماء بلند آوازه یمن و بحیر بن سعد سحولی از شیوخ محدثین و ابو حاتم رازی او را توثیق نموده است و غیره

منابع: احسن التقاسیم، ۷۴؛ الامکنه و المیاه زمخشری، ۱۲۴؛ الانساب، سمعانی، ۲۲۹/۳؛ مرآة الاطلاع، ۶۹۶/۲؛ معجم البلدان، ۴۵/۵؛ نسمه السحر بذكر من تشیع و شعر، ۷۶/۳. عبدالحسین شهیدی صالحی

سَحُولی، شیخ ابراهیم (۹۸۷ - ۱۰۶۰ ق)، فرزند یحیی شجری صنعانی معروف به سحولی از اهالی سحول و از اکابر فقها و مجتهدین شیعه زیدی. پس از اخذ مقدمات و کسب سطوح عالی، به مقام عظیم علمی و درجه والای اجتهاد نائل گردیده و بر مسند تدریس و تألیف تکیه زد. جماعت کثیری از برجستگان و دانشمندان زیدی از مدرسه و حوزه او کسب فیض می‌نمودند. شوکانی (← شوکانی، قاضی محمد)، راجع به شیخ ابراهیم می‌نویسد: او یکی از اکابر علمای صنعا و دارای حوزه پربار و مفید به ویژه در فروع علوم می‌باشد و بعد از وفات وی (۱۰۶۰ ق) تدریس و خطبه جامع الکبیر صنعاء به فرزندش محمد بن ابراهیم سحولی (م ۱۱۰۹ ق) از خطباء و شعراء زیدی منتهی گردید. شریف ضیاء الدین حسینی در نسمه السحر بذكر من تشیع و شعر، از محمد سحولی با عظمت یاد کرده است و قسمتی از اشعار او را ذکر می‌کند که پس از وفاتش تدریس و رهبری به فرزندش احمد بن محمد بن ابراهیم سحولی که از علما و شعراء بلند آوازه زیدی بود منتهی گشت و رهبری و خطبه جامع الکبیر در این سلسله قرار داشت و فرزند از پدر و نواده (حفید) از جد خویش به ارث برده بود. این خاندان در تاریخ یمن و ادبیات شیعه زیدی شهرت فراوانی دارند و آثار گرانقدری از خود به یادگار باقی گذاشته‌اند. مشهورترین تألیفات شیخ ابراهیم عبارتند از: الدر المنظوم فی معرفه الحی القیوم، در توحید؛ القدر المختار فی نفحات الازهار، در فقه زیدی سه مجلد؛ الاسئله الصناعیة، حاشیه الثلاثین مسأله، الطراز المذهب فی اسناد المذهب که نسخ مخطوط این آثار در کتابخانه جامع الکبیر محفوظ است.

منابع: اعلام، ۸۰/۱۰؛ البدر الطالع، ۹۶/۲؛ معجم المؤلفین، ۱۲۷/۱؛ معجم المصنفین، ۴۸/۴؛ مؤلفات الزیدیة، ۱۱۵/۱ به بعد؛ نسمه السحر بذكر من تشیع و شعر، ۷۶/۳.

نهضة الأدب

في

فنون الأدب

Comertlik

Die: i: tawand; M. 6

تأليف

253-254

شهاب الدين أحمد بن عبد الوهاب النوري

Türkiye Edebiyatı

5723-177

السفر الثامن عشر 18-69

297.91

NUYUN

نسخة مصورة عن طبعة دار الكتب

مع استدراقات وفهارس جامعة

وزارة الثقافة والآثار القومي

المؤسسة المصرية العامة

للتأليف والترجمة والطباعة والنشر

صلى الله عليه وسلم: «أنا وهو كما إلى غير هذا منك أخرج يا عمر، تأمرني بحسن القضاء وتأمره بحسن التقاضي» ثم قال: «لقد بقي من أجله ثلاث» وأمر عمر بفضيه ماله ويزيده عشرين صاعاً لمسا روعه، فكان سبب إسلامه؛ وذلك أنه كان يقول: ما بقي من علامات النبوة شيء إلا وقد عرفتها في عهد إلا أنتين؟ لم أخبرهما؛ يسبق حاتم جهله، ولا يزيده شدة الجهل إلا حاتم؛ فأخبرته بهذا فوجدته كأوصف. والحديث عن حامله وصبره وعفوه كثير؛ روى عن عائشة رضي الله عنها قالت: ما رأيت رسول الله صلى الله عليه وسلم متصراً من مظامة ظلمها قط ما لم تكن حُرمة من محارم الله، وما ضرب بيده شيئاً قط إلا أن يجاهد في سبيل الله، وما ضرب خادماً ولا امرأة. ووجه إليه برجل فقيل: هذا أراد أن يقتلك، فقال له رسول الله صلى الله عليه وسلم: «لن تراع لن تراع ولو أردت ذلك لم تُسلط علي» صلى الله عليه وسلم.

٩٠

١٦

وأما جرده وكرمه وسخاؤه وسماحته صلى الله عليه وسلم

ومعانيها متقاربة، وقد فرق بعضهم بينها بفرق بضموا الكرم: الإنفاق بطيب النفس فيما يعظم خطره ونفعه - وسماه أيضاً حرية - وهو ضد السدالة. والسماحة: التجاني عما يستحقه المرء عند غيره بطيب نفس، وهو ضد الشكاسة. والسخاء: سهولة الإنفاق وتجنب اكتساب ما لا يحمده، وهو الجود، وهو ضد التقدير، فكان رسول الله صلى الله عليه وسلم من ذلك بالمثل الأرفع، بهذا جاءت الأحاديث الصحيحة، منها ما رويناها في صحيح البخاري عن ابن المنكدر

(١) الجهل هنا المراد به الغضب. (٢) ان تراع: أي لافزع ولا خوف.

(٣) الحرية من معانيها: من لم تملكه الصفات الذميمة، من الحرص والشه على مقتنيات الدنيا (فردات الراغب ١١٠) وفي كلا الأصلين «جربة» بالهمزة ولها بحرفة عما أتيته.

يوسف «لَا تَتَّيِبَ عَلَيْكُمُ الْيَوْمَ يَغْفِرَ اللَّهُ لَكُمْ وَهُوَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ» . ومما لم تذكره فيما أتينا عليه من سيرته صلى الله عليه وسلم، ما ورد في الحديث الصحيح من قول الرجل له: أعدل فإن هذه قسمة ما أريد بها وجه الله. فلم يزد صلي الله عليه وسلم في جوابه إلا أن بين له ما جهله، ووعظ نفسه وذكرها بما قال له، فقال: «ويحك فمن يعدل إن لم أعدل خبت وخسرت إن لم أعدل» ونهى من أراد قتله من أصحابه. ومنه ما روى عن أنس رضي الله عنه قال: كنت مع النبي صلى الله عليه وسلم وعليه برد غليظ الحاشية، بجبده أعرابي بردائه جبدة شديدة حتى أثرت حاشية البرد في صدحة عاتقه. ثم قال: يا محمد، أحمل لي على بعيري هذين من مال الله الذي عندك، فإنك لا تحمل لي من مالك ولا من مال أبيك، فسكت النبي صلى الله عليه وسلم ثم قال: «المال مال الله وأنا عبده» ثم قال: «ويقاد منك يا أعرابي ما فعلت بي؟» قال: لا، قال «لم؟» قال: لأنك لا تكافئ بالسيدة السبئية، فضحك النبي صلى الله عليه وسلم، ثم أمر أن يحمل له على بعير شعير وعلى الآخر ^(١).

ومنه خبر زيد بن سمينة حين أتى رسول الله صلى الله عليه وسلم قبل إسلامه، وكان من أحيار يهود، فجاءه يتماضاه ديناً عليه، بجبذ ثوبه عن منكبيه، وأخذ يجامع ثيابه وأغظله له، ثم قال: إنكم يا بني عبد المطلب مطل فأتبهره عمر بن الخطاب رضي الله عنه وشدد له في القول، والنبي صلى الله عليه وسلم يتبسم، فقال رسول الله

(١) آية ٩٢ سورة يوسف.

(٢) سنة: بالثون ويقال: معية بالياء، والثون أكثر، كذا في أسد الغابة.

(٣) مطل يضم الميم والطاء: جمع ماطل، كذا في شرح المصائب، وهو خلاف التماس؛ أي تسوفون بالثوب مرة بعد أخرى.

نهاية الأرب

فنه الأدب

Dia İqın tarandı
M.Öz

تأليف

شهاب الدين أحمد بن عبد الوهاب النوري

Cimertlib

204-220

| | |
|---|------------|
| Türkiye Diyanet Vakfı Kütüphaneleri İslâm Ansiklopedisi | 733-777 هـ |
| Kayıt | 6999-3 |
| Tarih | 297-91 |
| | N.İ.V.N |

السفر الثالث

نسخة مصورة عن طبعة دار الكتب
مع استدراقات وفهارس جامعة

وزارة الثقافة والإرشاد القومي

المؤسسة المصرية العامة

للكتاب والعلوم والآثار

وقال علي بن الحسين : الكريم ينتج بفضلته ، واللثيم يفتخر بماله .
وقال الحسين بن علي رضي الله تعالى عنهما : أيها الناس من جاد ساد ، ومن
يُحْسِل رذُل ، وأن أجود الناس من أعطى من لا يرجوه . وقيل ليزيد بن معاوية :
ما الجود ؟ قال : أن تُعطي المال من لا تعرف ، فإنه لا يبصر إليه حتى يتخطى
من تعرف .

وقال أحمد بن محمد بن عبد ربه : لو لم يكن في الكرم ، إلا أنه صفة من صفات
الله تعالى ، تسمى بها فهو الكريم عز وجل . وقال رسول الله صلى الله عليه وسلم :
« إذا أتاكم كريم قوم فأكرموه » . وقيل لعبد الله بن جعفر : إنك قد أسرفت في بذل
المال ، قال : إن الله عز وجل قد عودني بعبادة أن يتفضل علي ، وعودته أن
أفضل علي عباده ، وأخاف أن أقطع العادة فيقطع عني . وقال المأمون لمحمد بن عباد
المهلب : إنك متلاف ، قال : منع الجود ، سوء ظن بالمعبود . قال الله تعالى :
(وَمَا أَنْفَقْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَهُوَ يُخْلِفُهُ وَهُوَ خَيْرُ الرَّازِقِينَ) . وقال أكرم بن صيفي حكيم
العرب : ذلّلوا أخلاقكم للطالب ، وقودوها إلى المحامد ، وعلموها المكارم ،
ولا تقيموها على خلق تدمونه من غيركم ، وصلوا من رغب إليكم وتحلوا بالجود يُكسبكم
الحبة ، ولا تعتقدوا البخل ، لتعجلوا الفقر ، أخذه شاعر فقال

أمن خوف فقر تعجلته * وأخرت إنفاق ما تجمع ؟

فصرت التفسير وأنت النقي * وما كنت تعدو الذي تصنع

وكتب رجل من البخلاء إلى رجل من الأضياف يأمره بالإنفاق على نفسه ويخوفه
الفقر ، فاجابه : (الشيطان يمدكم الفقر ويأمركم بالفحشاء والله يمدكم بمغفرة
منه وفضلاً) وإني أكره أن أترك أمراً قد وقع لأمر لعله لا يقع .

ذكر ما قيل في الجود والكرم وأخبار الكرام

حقيقة الجود بذل المال ، قال الله عز وجل : (لَنْ تَأْتُوا الْبَرِحَ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا
تُحِبُّونَ) وقال تعالى : (وَيُؤْتُونَ عَلَى أَنْفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ وَمَنْ يُوقِخْ نَفْسَهُ
فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ) وروى عن رسول الله صلى الله عليه وسلم أنه قال : « إن الله
أستخلص هذا الدين لنفسه ولا يصلح لدينكم إلا السخاء وحسن الخلق ألا فزيتوا
دينكم بهما » وقال صلى الله عليه وسلم : « تجاوزوا عن ذنب السخي فإن الله عز وجل
أخذ بيده كلما عقر وفأخ له كلما أفقر » وقال صلى الله عليه وسلم : « الجود من جود
الله تعالى بجودوا بجود الله عليكم » . « ألا إن السخاء شجرة في الجنة أغصانها متدلية
في الأرض فمن تعلق بغصن منها أدخله الجنة » . « ألا إن السخاء من الإيمان
والإيمان في الجنة » . وقال علي بن عبد الله بن عباس : سادة الناس في الدنيا
الأضياف . وقال بعض الحكماء : الجواد من جاد بماله وصان نفسه عن مال غيره .
وقيل لعمر بن عبيد : ما الكرم ؟ فقال : أن تكون بمالك متبرعاً ، وعن مال غيرك
متوزعاً . ويقال : مراتب السخاء ثلاثة : سخاء وجود وإشارة ، فالسخاء إعطاء
الأقل وإمساك الأكثر ، والجود إعطاء الأكثر وإمساك الأقل ، والإيتار إعطاء
الكل من غير إمساك بشيء ، وهو أشرف درجات الكرم ، وبه أستحقوا شاء الله
عز وجل عليهم في قوله : (وَيُؤْتُونَ عَلَى أَنْفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ) . ومن
كلام ينسب إلى جعفر بن محمد : لا يتم المعروف إلا بثلاثة : تعجيله ، وتصغيره ،
وستره . الجود زكاة السعادة ، والإيتار على النفس موجب لأسم الكرم ، وقال :
لا يستحي من بذل القليل فإن الحرمان أقل منه . قال بعض الشعراء
أعط القليل ولا يمنك قاتنه * فكل ما سد فقراً فهو محمود

الآداب الشرعية

والمِنَحِ المرعيّة

Cömerolilo (303-321)

تأليف

شمس الدين أبي عبد الله محمد بن مفلح المقدسي الحنبلي

تعمده الله برحمته وأسكنه فسيح جناته

| | |
|---|-----------------|
| Türkiye Diyanet Vakfı İslam Ansiklopedisi Kütüphanesi | |
| Kitap No. : | 10148-3 |
| Kitap No. : | 297-8 Müf. A |

الجزء الثالث

الناشر

مؤسسة قرطبة

ت ٨٦٢١٥١ - القاهرة

فصل

(في حد البخل والشح والسخاء)

ذكر بعض العلماء في حد البخل أقوالاً وذكر القاضي أيضاً في كتابه المعتمد في حد البخل أقوالاً (أحدها) منع الزكاة فمن أداها خرج من جواز إطلاق البخل عليه ، وروى عن ابن عمر رضي الله عنه أنه قال : من أدى زكاة ماله فليس ببخل قاله رداً على الحجاج حين نسبته إلى ذلك (والثاني) منع الواجبات من الزكاة والنفقة فعلى هذا لو أخرج الزكاة ومنع غيرها من الواجبات عد بخيلاً (والثالث) فعل الواجبات والمكرّمات فلو أخل بالثاني وحده كان بخيلاً ، وهذا ظاهر قول أبي بكر من أصحابنا حكاه عنه القاضي وروى أبو بكر عن أنس رضي الله عنه أن النبي ﷺ قال : « برىء من الشح من أدى الزكاة وقرى الضيف وأعطى في النّابة » فلم ينف عنه وصف الشح إلا عند الأوصاف الثلاثة . وقد روى هذا الخبر أبو يعلى الموصلي والطبراني والحافظ ضياء الدين في المختارة من طريقهما من حديث مجمع بن يحيى عن عمير أي الأنصاري مرفوعاً ، قال القاضي ولأن هذا حده في اللغة قال وقيل هو معني في النفس وهو خشية الفقر والحاجة .

وقال ابن عقيل في الفنون البخل يورث التمسك بالموجود والمنع من إخراجها لألم يجده عند تصور قاة ما حصل وعدم الظفر بخلفه ، والشح يفوت النفس كل لذة ، ويجرّعها كل غصة ، انتهى كلامه وظاهر كلام أبي بكر والقاضي أنهما مترادفان وقد ورد في الحديث أن الشح يحمل على البخل فروى عبد الله بن عمرو (رضي الله عنه) قال خطب رسول الله ﷺ فقال « إياكم والشح إنما هلك من كان قبلكم بالشح ، أمرهم بالبخل فبخلوا ، وأمرهم بالقطيعة فقطعوا ، وأمرهم بالفجور ففجروا » رواه الإمام أحمد وأبو داود والنسائي وقال الخطابي رحمه الله الشح من البخل ، وكان الشح

فصل

(في الكذب في المال والسن وإفتخار الضرة ونحوه)

من الناس من إذا سئل عن مقدار ما يملك من المال يخبر بخلاف الواقع وهذا ليس بجيد لأنه كذب ، وقد قال البخاري في صحيحه (باب المتشيع بما لم ينل وما ينهى من إفتخار الضرة) ثم روى بإسناده عن أسماء أن امرأة قالت يارسول الله إن لي ضرة فهل علي جناح إن تشبعت من زوجي غير الذي يعطيني ؟ فقال رسول الله ﷺ : « المتشيع بما لم يعط كلابس ثوبي زور » ولما فيه من جحد نعمة الله تعالى عليه إن كان إخباره بأنقص والأولى أن ينظر إلى ما تقتضيه المصلحة في الإخبار وعدمه والإخبار بحقيقة الحال والتورية فيعمل بذلك . وكان محمد بن عبد الباقي الحنبلي الإمام يقول ما من علم إلا وقد نظرت فيه وحصلت منه الكل أو البعض وما أعرف أني ضيعت ساعة من عمري في لهو أو لعب وانفراد بعلم الحساب والفرائض وتفقه على القاضي أبي يعلى وتوفي في سنة خمس وثلاثين وخمسةائة وقد تم له ثلاث وتسعون سنة ولم يتغير من حواسه شيء ويقرأ الخط الدقيق من بعد سئل مرة عن عمره فأشدد

إحفظ لسانك لا تبخ بثلاثة سن ومال ما علمت ومذهب

فعلى الثلاثة تبطل بثلاثة بمكفر وبجاسد ومكذب

ومن كلامه قال يجب على المعلم أن لا يعنف ، وعلى المتعلم أن لا يأنف وقال من خدم المحابر ، خدمته المنابر .

خدمت؛ بخشیدن در طلب ستایش؛ بخشیدن به امید کمک؛ بخشیدن به امید بردن ثواب؛ و حتی بخشیدن زاهدانه به امید زوال حبّ مال از قلب که جمله معامله و تجارت است و تنها خداوند است که به سبب کمال ذات به قصد کسب کمال و به امید عوض نمی‌بخشد (تفسیر کبیر، با واسطه کشف/اصطلاحات، ۵۸۸/۱). و این از آن روست که به تعبیر سهروردی خداوند، نورالانوار است و نور مطلق و فیاض لذاته و بر هر قابلی متجلی و فائض می‌گردد (حکمه‌الاشراق، ۱۳۴). و جز او - به تعبیر حکیم سبزواری - هر بخشنده‌ای از شائبه بخل خالی نیست و بخشش هر بخشنده‌ای، به هر حال، گونه‌ای معامله است و معلول غرضی خاص و به امید دست یافتن به عوض و مزد (شرح‌الاسماء، سبزواری، به تصحیح دکتر حبیبی، ۷۷۷). اما خداوند - که ذات کامل است وجود، صفت ذاتی اوست - بی‌آنکه از او درخواست کنند و بی‌آنکه استحقاق داشته باشند می‌بخشد وجود می‌کند (شرح‌فصوص، خواجه پارسا، ۱۶) و چنین است که خداوند جود و انعام خود را بدون طلب عوض اظهار می‌کند و شکر در برابر بخششهای او از سوی بندگان هم نه عوض است که بندگان به سبب عبودیت به درگاه او شکر می‌گزارند، چنانکه جامی (تقدّم‌النصوص، ۱۱۳) می‌گوید عطای حق منزّه از شائبه غرض است و بخشش او میرا از عوض:

زهی فیض فضل تو از حد فزون

نگنجد در افضال تو چند و چون

منزه عطایت ز شوب غرض

میرا نوالت ز نیل عوض

و تنها اوست که جواد است و محسن، منعم است و کثیرالانعام و الاحسان (توحید، صدوق، ۲۱۵ - ۲۱۶).

منابع: جز آنچه در متن آمده است، کشف‌المراد، علامه حلی،

۲۳۲؛ شرح تجرید، قوشچی، ۳۷۲؛ نهایه‌الاقلام، شهرستانی، ۳۹۸.

اصغر دادبه

جودان [جوذان] عبدی در شمار راویان اصحاب رسول

خدا (ص) یاد گردیده، شیخ طوسی درباره او می‌گوید: «در کوفه سکونت نمود». عطاء بن السائب توسط پدرش از او روایت کرده است.

منابع: رجال، طوسی، ۱۴؛ الاصابه، ۲۵۶/۱؛ الاستیعاب،

۲۶۲/۱؛ جامع‌الرواة، ۱۶۹/۱؛ معجم رجال‌الحديث، ۱۷۷/۴.

سید مهدی حائری

جودی خراسانی، عبدالجواد جودی متخلص به جودی از

شاعران و شیفندگان اهل بیت (ع). تاریخ ولادت او مشخص نیست و همینقدر معلوم است که در نیمه دوم قرن دوازدهم هجری متولد

این سال ۱۴ مسجد و ۲ کتابخانه با ۶۸۶۲ مجلد کتاب در جویبار فعالیت می‌کردند. از بناهای قدیمی جویبار بارگاه شاهزاده حسین است که از زیارتگاههای مردم ناحیه به شمار می‌رود. مردم جویبار به زبان فارسی سخن می‌گویند و همگی از مذهب شیعه پیروی می‌کنند. جویبار و روستاهای آن از مراکز مهم بافت قالی در استان کرمان است.

منابع: آمارنامه استان کرمان، ۱۳۶۶ش؛ تاریخ کرمان، وزیری،

۴۰۴ به بعد؛ جغرافیای کامل ایران، ۹۳۲/۲؛ جغرافیای کرمان، ۸۵؛

شناسنامه شهرهای کشور، استان کرمان؛ مرآة البلدان، ۲۲۷۰/۴.

حسن انوشه

Camertlik

جود، در لغت به معنی سخاوت کردن بخشش و

جوانمردی است. در اصطلاح حکما جود، بخششی است که بدون غرض و نیز بدون چشمداشت هرگونه عوض دنیوی (مادی یا معنوی)، یا اخروی صورت می‌گیرد. بدین معنا که چون بدون غرض به دیگران نیکی و احسان کنند و آنچه سزاوار است به آنان ببخشند و در این کار نه غرضی داشته باشند، نه چشمداشت مزد و عوضی، جود کرده‌اند و کار آنان جود نام دارد (الحدود، سید مرتضی، ضمن یادنامه شیخ طوسی، ۱۵۷/۲) و خود جواد یعنی «آنکه بسیار جود کند» (الحدود، قطب‌الدین نیشابوری، ۶۰) نامیده می‌شوند. به همین سبب در تعریف جود، عباراتی این سان بر قلم و بر زبان اهل حکمت رفته است: «الجود هی مبدأ إفادة ماینبغی لالعوض» (تعریفات، جرجانی، ماده «جود»؛ کشف‌اصطلاحات، ۱۹۶/۱)، یا «الجودُ افادة ماینبغی لا لعوض» (حکمه‌الاشراق، سهروردی، ضمن مجموعه مصنفات، ۱۳۴؛ شرح حکمه‌الاشراق شهرزوری، ۳۴۷)، و یا «الجودُ مبدأ افادة ماینبغی لا بعوض و لا بعوض دنیوی او اخروی» (دستور العلماء، ۴۱۹/۱).

جواد واقعی، خلا: حکما در تعریف جود بر ویژگی «بدون

غرض و بدون عوض» بودن تأکید می‌ورزند و تصریح می‌کنند که بخشنده‌ای که از بخشش خود غرضی دارد و عوضی می‌طلبد نه بخشنده (=جواد) که بازرگان است. به همین سبب سهروردی (حکمه‌الاشراق، ۱۳۴) و نیز شارح حکمه‌الاشراق، شهرزوری (شرح حکمه‌الاشراق، ۳۴۷) تصریح کرده‌اند که اگر بخشنده‌ای در برابر بخشش خود خواستار ستایش و مزد گردد، یا به امید رهایی از نکوهش دست به بخشش بزند، نه بخشنده که بازرگان به شمار می‌آید، و فخر رازی، در تفسیر کبیر، ضمن تعریف جود، بر این معنا تأکید می‌کند که هر بخشنده‌ای، جز خداوند، به امید عوض می‌بخشد و آنگاه عوض را به مادی (مثل گرفتن کالا در برابر بخشیدن مال)، و معنوی یا روحانی، تقسیم می‌کند و بر آن است که عوض روحانی یا معنوی، دارای گونه‌های مختلف است مثل بخشیدن در طلب

الدكتور محمد فؤاد نعناع

مدرس الأدب القديم بجامعة حلب

الجود والبخل

في الشعر الجاهلي

Db. No.: 39098

892.7 KAN.C

1. Cahiliye (kapak)
2. Cimrilik (285 vd)
3. Cömerlik (39 vd)
4. Sür (23 vd)

16 MAYIS 1996

MADDE YATIMLANDIKTAN
SONRA GELEN DOKÜMAN

جميع الحقوق محفوظة لدار طلاس للدراسات والترجمة والنشر

الطبعة الأولى ١٩٩٤